

مواجهه چین و غرب مدرن: امتناع، یادگیری و دگرگونی

سجاد بهرامی مقدم*

چکیده

این مقاله به رهیافت‌ها و سیاست‌های چین در مواجهه با دولت‌های مدرن غربی متمرکز است. این رویارویی به طور تاریخی از اواخر قرن هجدهم با گسترش فزاینده بازرگانان غربی در پیرامون دریای چین آغاز می‌شود، نخست رهیافت امتناع و انزوای باشکوه است که با توجه به محاسبه هزینه‌های فرهنگی، اقتصادی و امنیتی گسترش روابط با غرب اتخاذ شد. با ناکامی این سیاست و ورود غربی‌ها با توسل به زور، رهیافت اقتباس فنون و ابزار مدرن جنگ مطرح شد، سپس رهیافت یادگیری فراتر از تکنولوژی جنگ یعنی غربی‌سازی با توجه به سنن کنفوسیوسی پدیدار گشت که به سرنگونی امپراتوری و استقرار جمهوری چین در ۱۹۱۲ منجر گردید، این رهیافت با رهبری چیان کای شک به غربی‌سازی کامل بر طبق یادگیری از دموکراسی‌های توسعه یافته بدل شد که در نهایت در تایوان و مشابه به آن در هنگ کنگ و ماکائو به اجرا گذاشته شد، همزمان در خاک اصلی چین تحت رهبری مائو رهیافتی مارکسیستی با اقتباس از شوروی در دستور کار قرار گرفت که در نهایت با به رهبری رسیدن دنگ شیائوپینگ مورد بازبینی قرار گرفته و با رهیافتی عملگرایانه که بر اتخاذ سیاست‌هایی که نتایجی موفق در هنگ کنگ، ژاپن، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان به بار آورده بودند جایگزین شده است که در نتیجه آن چین به قدرتی نوظهور تبدیل شده و در حال بازتحقق منزلتی است که از آغاز سده تحقیر از دست رفته است.

واژگان کلیدی: نظریه پخش و یادگیری، چین، غرب، یادگیری و اقتباس

۱. استادیار روابط بین الملل دانشگاه گیلان (نویسنده مسئول) *sajadbahrami@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۲/۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۲۱

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره هشتم، شماره پیاپی بیست و هفتم، صص ۹۵-۱۲۵

مقدمه

امپراتوری‌ها برای نخستین بار در تطور تحول تمدن‌های کهن شرقی پدیدار شدند و برای چندین هزاره سامان رایج حیات سیاسی بشر را شکل دادند. کهن‌ترین امپراتوری‌های شناخته شده مقارن با انقلاب زراعی در حوزه‌های تمدنی بین‌النهرین، نیل، سند، یانگ تسه و زرد رود شکل گرفتند، در دره زرد رود و یانگ تسه در قلب سرزمین کنونی چین، امپراتوری چین به مثابه خلاقیتی که فرماسیون حیات سیاسی را سامان می‌داد شکل گرفت. در مجموع این امپراتوری به رغم فراز و نشیب‌ها، برای سده‌های متمادی نسبت به جوامع پیرامونی از نرخ نوآوری و خلاقیت بالاتری برخوردار بود که در پیوند با دیگر عوامل به بقای آن کمک می‌کرد. چندین هزاره پس از شکل‌گیری نخستین امپراتوری شناخته شده در سرزمین کنونی چین، در اروپای غربی فرماسیونی بدیع از سازمان سیاسی بشر پدیدار شد، این فرماسیون جدید، دولت‌های ملی مدرن بودند، همان طوری که امپراتوری‌های پیشامدرن، ره‌آورد تمدن‌های کهن شرقی بودند، دولت‌های ملی نیز از متعلقات تمدن مدرن غربی‌اند. با پیدایش دولت‌های مدرن غربی، جهان به محیطی پرمخاطره برای امپراتوری‌ها به عنوان نوعی از انواع سامان سیاسی تبدیل شد. براین اساس امپراتوری کهن چین از قرن نوزدهم به طور جدی با دولت‌های ملی مدرن و در رأس آن قدرتمندترینشان یعنی انگلیس مواجه شد. این مواجهه آثار و پیامدهای برای چین داشته است. آیا در چین فهمی مشترک درباره چگونگی مواجهه با دولت‌های مدرن غربی وجود داشت. چین چگونه غرب را درک کرده و چگونه به غرب مدرن پاسخ داده است. که از آغاز مواجهه چین با دولت‌های مدرن غربی، رهیافت و رویکرد چین نسبت به این مساله چگونه بوده است؟ رهیافت‌های اتخاذ شده چه نتایجی به بار آورده است.

در ادامه نخست به طرح مفهومی یادگیری بازیگران در صحنه بین‌المللی پرداخته و با استخراج چشم‌انداز نظری به تجزیه و تحلیل رویارویی چین و غرب که به طور مشخص از قرن نوزدهم برجسته‌تر می‌شود می‌پردازیم.

۱. چارچوب تئوریک: نظریه پخش شدن سیاست‌ها^۱

در صحنه بین‌المللی نهادها، سازمان‌ها، سیاست‌ها و استراتژی‌ها از واحدی به دیگر واحدها انتشار می‌یابند، نظریه پخش سیاست‌ها بر این مسأله متمرکز است که چرا و چگونه واحدهای مختلف سیاست‌هایی را که دیگر واحدها یا بازیگران در پیش گرفته‌اند، اتخاذ می‌کنند و یا بلعکس از بکارگیری برخی از سیاست‌های دیگر واحدها خودداری می‌کنند (Gilardi, 2010: 654). به طور بنیادین در صحنه بین‌المللی فرمسیون‌های سیاسی از قبیل امپراتوری، در مقیاس جهانی پخش شده و سپس منسوخ شده‌اند و فرمسیون‌های دیگری به نام دولت مدرن از اروپای غربی به سراسر جهان پخش شده و دنیایی متمایز از عصر امپراتوری‌ها را شکل داده‌اند در درون دنیای متشکل از دولت‌های مدرن سیاست‌ها و سازمان‌ها و استراتژی‌هایی که خلاقیت‌های نهادی برخی از دولت‌های پیشتاز بوده‌اند توسط دیگر دولت‌ها بکار گرفته شده‌اند، شماری از دولت‌ها نیز از اتخاذ سیاست‌های تجربه شده در دیگر دولت‌ها اجتناب کرده‌اند، در این زمینه مطالعات نظری قابل ملاحظه‌ای انجام شده است و سعی شده است که نظریه‌ای برای تبیین چرایی و چگونگی اقتباس و یادگیری در بین بازیگران مختلف ارائه شود.

محور مشترک این مطالعات این است که دریابیم چگونه دانش درباره سیاست‌ها، سازوکارهای اجرایی، نهادها و ایده‌ها از دولتی به دولتی دیگر منتقل می‌شود. به طور کلی سه مکانیسم در این خصوص شناسایی شده است که عبارت‌اند از رقابت، یادگیری و شبیه‌سازی^۲، رقابت بدین معنی است که بازیگرانی که بر سر چیزی واحد رقابت می‌کنند، سعی می‌کنند در مقایسه با یکدیگر سیاست‌های بهتری برای موفقیت اتخاذ کنند. بنابراین رقابت مکانیزمی است که سبب می‌شود که بازیگران سعی کنند که بهترین سیاست‌ها را بکارگیرند و روشن است که خلاقیتی که توسط یکی از رقبای به تولید سیاستی بهتر منجر شود به سرعت توسط دیگران نیز کپی شده و اتخاذ می‌شود. مکانیسم یادگیری به این معنی است که رهبران سیاست‌هایی را که در دیگر دولت‌ها بکارگرفته شده و در واقع آزمون شده‌اند بررسی و ارزیابی کنند و سیاستی را که بهترین نتایج را به بار آورده است از دیگران یاد بگیرند و پیاده کنند. مکانیسم سوم به این معنی است که

1. Policy Diffusion Theory
2. Competition, Learning, Emulation

رهبران به ارزیابی سیاست‌هایی که در دیگر دولت‌ها بکار گرفته شده‌اند بپردازند اما باتوجه به مسائلی که وجود دارد از اتخاذ بهترین سیاست اجتناب کنند و سیاستی که به نظر می‌رسد که بهترین نتایج را تولید نمی‌کند اما مطلوب است آن را در پیش بگیرند (Shipan and Volden, 2008: 841).

علاوه بر این مطالعاتی که در این حوزه انجام شده است به این مسأله نیز پرداخته‌اند که عواملی از قبیل فهم نادرست و منافع رهبران ممکن است سبب اصرار آن‌ها بر سیاست‌هایی شود که نتایج زیان باری برای کشورشان دارد (Butler, 2014: 1). این در حالی است که در طول تاریخ همواره رشد جوامعی که در پیرامون مراکز تمدن بوده‌اند در آغاز تابعی از نرخ اقتباس و فراگیری آن‌ها از مرکز تمدن بوده است. این امر درباره تمدن‌های خلاق و کهن شرقی و اقتباس دستاوردهای خلاقانه آن‌ها توسط جوامع پیرامونی و نیز عصر مدرن و اقتباس جوامع پیرامونی از مرکز تمدن مدرن غربی صدق می‌کند، به عبارتی رشد مراکز تمدن همیشه پیامد نوآوری و خلاقیت است سپس نرخ رشد جوامعی که در پیرامون واقع شده‌اند تابعی از نرخ اقتباس و فراگیری آن‌ها است. با مرور این مذاقه نظری در ادامه به مواجهه چین با غرب مدرن می‌پردازیم.

۲. امتناع و «انزوای باشکوه تاریخی»

از اوایل قرن هفدهم شمار بازرگانان اروپایی در سواحل جنوب شرقی چین به طور چشمگیری افزایش می‌یافت، همگام با دگرگونی بزرگ در اروپا این بازرگانان به وسایل ارتباطی پیشرفته تری مجهز می‌شدند، اما در دربار امپراتوری چین، آن‌ها نیز چون دیگر خارجی‌ها، بربر و به طور مشخص «بربرهای کرانه دریای غرب» که اشاره ای نادرست به موقعیت اروپا بود، خوانده می‌شدند و اجازه مراوده اقتصادی با چین، موهبتی تلقی می‌شد که امپراتور تنها به صورت بسیار محدود و فصلی در ناحیه کنتان به آن‌ها ارزانی داشته بود (کسینجر، ۱۳۹۲: ۴۷-۴۶). این باور در امپراتوری چین شایع بود که چین به مثابه تمدنی ازلی در منزلتی بالا با دنیایی از بربریت احاطه شده است. دنیایی از بربریت که فاقد دستاوردهایی است که تمدن چین بتواند از آن بهره مند شود (تقی‌زاده انصاری، بهرامی مقدم، ۱۳۹۵: ۱۳). در چنین شرایطی جورج سوم پادشاه انگلستان در ۱۹۷۳

میلادی هیاتی به سرپرستی مک کارتنی به دربار امپراتوری چین اعزام کرد، مک کارتنی که نمونه‌هایی از دستاوردهای تمدن نوظهور مدرن غرب را به همراه برده بود مأموریت داشت از امپراتور اجازه تجارت در بنادر جنوب شرقی چین برای بازرگانان غربی و استقرار یک نماینده دیپلماتیک دائمی انگلیسی در چین را بگیرد، اما امپراتوری چین با یادآوری تفاوت‌های شکوهمند تاریخی تمدن بی‌نیاز چین و مساعد نبودن سرزمین‌های کناره آب‌های بدبوی غربی (اروپا) برای فراکاشت دستاوردهای تمدن چین خواسته‌های مک کارتنی را که بعنوان «بربر ملتسم» نگریده می‌شد رد کرد. هیات بعدی انگلیسی که در سال ۱۸۱۶ به چین اعزام شد نیز بدون دستاوردی ناکام ماند. در ۱۸۳۴ به دستور لرد پالمستون وزیر امور خارجه انگلستان، دگر بار هیاتی به دربار امپراتوری چین اعزام شد و همان خواسته‌های گشایش بنادر تجاری به روی بازرگانان و استقرار نمایندگی رسمی انگلستان را مطرح کرد اما باز هم امپراتوری چین از پذیرش خواسته‌های «بربرهای ملتسم» اجتناب کرد (کسینجر، ۱۳۹۲: ۶۵-۷۱).

در واقع امپراتوری چین، نگران آلودگی‌های فرهنگی تمدن تاریخی چین به آنچه بربریت نازل بیگانگان می‌خواند بود و علاوه بر آن بیم داشت که مراودات اقتصادی، زمینه‌هایی برای هجوم خارجی فراهم کند. بنابراین هزینه‌های گسترش مراودات تمدن چین را با جهان خارج و در آن برهه انگلیسی‌ها که بربرهای کرانه آب‌های دور دست غربی خوانده می‌شدند، به مراتب بیش از فواید آن ارزیابی می‌نمود (Zhang, 2014: 44). بنابراین انزوای امپراتوری چین را که برای هزاره‌ها با تمدنی شکوفا و خودکفا رشد یافته بود شیوه‌ای مناسب برای برحذر ماندن از آفت‌ها و مزاحمت‌های اروپایی‌ها و در رأس آن انگلستان می‌دید.

۱-۲. ناکامی امتناع، ورود به «سده تحقیر»

اما تحولات آن گونه که در دربار فلکی چین مورد محاسبه قرار می‌گرفت رقم نخورد و نیروی دریایی انگلستان که به فناوری‌های مدرن مجهز شده بود در ۱۸۳۹ به بهانه‌هایی واهی، با توسل به زور امپراتوری کهن سال چین را شکست داد و آنچه را که از طریق

۱. اصطلاحی است که به دربار امپراتوری چین اشاره دارد.

اعزام هیات‌های دیپلماتیک به دربار فلکی، به دست نیاورده بود در پی سقوط شانگهای و پیشروی ارتش مدرن انگلیس تا نانجینگ با توسل به زور بر امپراتوری تحمیل کرد، در نتیجه پیمان صلح نانجینگ امپراتوری چین پذیرفت که پنج بندر ساحلی را به روی تجارت انگلیسی با حق سکونت آن‌ها گشوده، حق کاپیتولاسیون را پذیرفته و جزیره هنگ کنگ را به انگلیس واگذار کند. علاوه بر آن در پی شکست بعدی در طی جنگی که در ۱۸۵۶ دگرباره درگرفت، امپراتوری امتیازات بیشتری به انگلستان واگذار کرد و با هجوم دیگر قدرت‌های مدرن غربی از قبیل فرانسه، امریکا، بلژیک، آلمان، روسیه و ژاپن که قویاً درگیر فرایندهای نوسازی شده بود، امپراتوری چین به حوزه ای برای کشمکش دولت‌های مدرن مهاجم تبدیل شد و سده ای از خفت و خواری برای چینی‌ها رقم خورد که از آن به مثابه سده تحقیر یاد می‌کنند (Scott, 2008: 26-31).

بنابراین سفر مک کارتنی به دربار امپراتوری که به همراه خود متخصصینی از علوم جدید از جمله یک پزشک، یک مهندس مکانیک، ساعت ساز و وسایلی جدید از قبیل یک بالون و قطعات توپخانه به دربار فلکی برده بود، زمینه ای برای یادگیری تمدن کهن چین از دستاوردهای تمدن مدرن غرب فراهم کرده بود اما امپراتوری چین اهمیت تحولی که در غرب در جریان بود را درک نکرده بود (Zhang, 2014: 42-43). تا جایی که پس از شکست در جنگ تریاک، مدیریت چالشی را که پیامد هجوم «بربرهای غربی» می‌خواند به دربار وابستگی‌ها واگذار کرده بود، دربار وابستگی‌ها در واقع سازوکاری اداری بود که در طول سده‌های متمادی هرگاه که چین با هجوم اقوامی که وحشی خوانده می‌شدند مواجه می‌شد مسئولیت کنترل آن‌ها و سپس جذب آن‌ها در حاشیه تمدن چین را برعهده داشت چرا که برای امپراتوری چین، انگلیسی‌ها و دیگر غربی‌ها نیز به مثابه بربرهایی نگریسته می‌شدند که در طول تاریخ به سرحدات امپراتوری چین هجوم آورده و در نهایت در طول دهه‌ها در حاشیه تمدن چین جذب شده بودند (تقی‌زاده انصاری، بهرامی مقدم، ۱۳۹۵: ۱۰).

چین شناختی صحیح از غرب مدرن نداشت، برای نمونه فنگ گو یفن از نویسندگان چینی در اثری که در سال ۱۸۷۴ نگاشته بود، درباره انگلستان نوشته بود که دوستان برابر کوچک‌تر از چین است، در اثری دیگر از انگلستان به عنوان جزیره ای صخره ای که کوچک‌تر از جزیره تایوان است نام برده شده بود، هم چنین در یکی از آثار مکتوب

بجای مانده، چینی‌ها در پاسخ به یک بازرگان غربی که از توانایی آن‌ها درباره ساخت کشتی‌های مدرن سؤال کرده بود این گونه پاسخ داده‌اند که مردم دربار فلکی استعدادشان را صرف چیزهای کم اهمیت نمی‌کنند. فراتر از آن حتی پس از شکست امپراتوری در طول جنگ دوم تریاک، عموم چینی‌ها به دیپلمات‌هایی که در پایتخت چین مستقر شده بودند به عنوان مامورانی از جوامع بربر می‌نگریستند که امور پرداخت خراج به دربار فلکی را انجام می‌دهند (Cameron, 1970). اما گذشت زمان و تحمیل قراردادهای ننگین پی در پی بر باور و فهم چینی‌ها در مورد مهاجمین جدید تأثیر گذاشت.

۱۰۱

۳. «اقتباس موردی فنون نظامی و برون‌ریزی آلودگی‌های غربی»

امتناع از گسترش مراودات با دولت‌های غربی به سبب هراسی که از هزینه‌های آلودگی‌های فرهنگ نازل غربی، سلطه اقتصادی و هجوم نظامی آن برای امپراتوری خودکفای چین داشت مانع از آن نشد که چین از این هزینه‌ها مصون بماند، دولت‌های غربی با پیشگامی انگلستان به خلاقیت‌ها و نوآوری‌های تکنولوژیکی دست یافته بودند که آن‌ها را قادر کرده بود که سلاح‌های جنگی قوی تری بسازند، و با استفاده از این ابزارهای مدرن امپراتوری چین را شکست داده و دربرهای چین برای یک قرن به روی نفوذ استعماری قدرت‌های مدرن غربی و ژاپن گشوده شود. در پی آن به تدریج مناظره ای در درون چین بر سر یادگیری و اقتباس ابداعات علمی و تکنولوژیکی آنچه که بربریت بیگانه خوانده می‌شد یعنی تمدن مدرن غرب، آغاز شد. در دربار امپراتوری چین برخی از مقامات در پی شکست در جنگ دوم تریاک، با اذعان به این که در مجموع چین جایگاه تمدنی والاتری نسبت به غرب دارد، به ضرورت اخذ و اقتباس سلاح‌ها و فنون نظامی از غرب اقرار کردند، آن‌ها باور داشتند که چین با حفظ فرهنگ کنفوسیوس و پرهیز از آلوده شدن فرهنگی به ارزش‌های نازل بیگانه صرفاً می‌بایست به صورت موردی در زمینه‌های فنی و تکنولوژی‌های نظامی از غرب فرا بگیرد (Chesneaux, Bastid & Bergère, 1976: 68-71). بر این اساس نهادهایی در دربار امپراتوری ایجاد شد که در زمینه‌های علوم نظامی، سلاح‌های نظامی و صنایع مرتبط معدنی به فراگیری از دولت‌های غربی و ژاپن صنعتی می‌پرداختند، این آغاز یادگیری از غرب پس از شکست



ذلت بار در جنگ‌های اول و دوم تریاک به باور امپراتوری می‌بایست با کنفسیوس همگرا باشد و هر گونه یادگیری از دستاوردهای غرب می‌بایست به طوری با تمدن چین سازگار باشد که برای نظم اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و نظام سیاسی امپراتوری چالشی ایجاد نکند (Zhang, 2014: 48). براین اساس پس از شکست سیاست انزوا و بسته نگه داشتن درب‌ها به روی بیگانگان، برون ریزی آلودگی‌های غربی از تمدن کهن چینی با اخذ همزمان فنون و سلاح‌های نظامی از آن به رهیافت امپراتوری در رویارویی با دولت‌های مدرن غربی تبدیل شد.

۴. فراتر از اقتباس موردی، رهیافت «غربی کردن چین»

پس از شکست ذلت بار در طول جنگ دوم تریاک که به فرار امپراتور به جهول منجر شده بود، ائتلافی بین شاهزاده کونگ و زنگ گوئوفان، لی هونگ زان و زو زوئنگ تانگ از مقامات عالی مرتبه، شکل گرفت، این ائتلاف بر این باور بودند که امپراتوری چین، نه تنها می‌بایست در زمینه علوم نظامی، از غرب فراگیرد بلکه در همه زمینه‌های تکنولوژیکی، بازرگانی، اقتصادی، اجتماعی و حتی علوم اجتماعی می‌بایست به یادگیری از غرب پردازد و با فراگیری از قدرت‌های غربی، توسعه اقتصادی، اجتماعی و نظامی چین را پیش ببرد. این ائتلاف در درون دربار به گروه طرفداران غربی سازی چین شهرت یافتند. آن‌ها با نفوذی که در دربار امپراتوری داشتند، شروع به پیش برد ایده غربی سازی چین سستی کردند و کارخانه‌های مدرنی در زمینه‌های مختلف از جمله در زمینه ساخت کشتی‌های مدرن، ماشین آلات صنعتی تأسیس کردند، علاوه بر آن به ترغیب ثروتمندان چینی پرداختند که به تأسیس و ایجاد کارخانجات مدرن غربی در چین پردازند (Cameron, 1931: 50-52).

گرچه این گروه الهام بخش رشد جنبش غربی سازی در درون چین شدند و سرآغاز یادگیری و اخذ و اقتباس برنامه ریزی شده در زمینه‌هایی فراتر از سلاح‌های نظامی از غرب مدرن را رقم زدند اما سرعت اخذ و اقتباس فنون و تکنولوژی‌های غربی همچنان کند و مغشوش بود از طرفی نیز شتاب خلاقیت و نوآوری‌ها در اروپای غربی، سبب شد که شکاف عقب ماندگی امپراتوری پیشامدرن چین و دولت‌های مدرن عمیق تر شود، در

نتیجه به رغم این تلاش‌ها، در ۱۸۹۵، چین متحمل شکستی دیگر، این بار از ژاپن شد، برای سده‌های طولانی چین در منزلت به مراتب بالاتری از ژاپن قرار داشت اما امپراتوری سنتی ژاپن با فراگیری از دولت‌های صنعتی، ذیل فرمانروایی میجی به بازسازی خود در شکل یک دولت مدرن پرداخته بود و بر این اساس پس از قرن‌ها از چین پیشی گرفته بود، شکست نظامی از ژاپن در ۱۸۹۵، سمبل زوال امپراتوری چین بود. متعاقب آن برخی در چین به این باور رسیدند که فراتر از زمینه‌های تکنولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی، چین نیازمند دگرگون کردن نظام سیاسی خود است و برای بازسازی چین به شکلی که عقب ماندگی آن جبران شده و قادر به رویارویی با قدرت‌های بیگانه باشد باید تغییراتی در شیوه حکومت داری ایجاد کند. بر این اساس کانگ یوئوی و لیانگ کیچائو به این بحث دامن زدند که چین می‌بایست به کپی برداری از قانون امپراتوری ژاپن و انقلاب میجی بپردازد آن‌ها برای پیش برد. این رهیافت قانون اساسی مشروطه ای برای چین تدوین کردند که از طرف امپراتور رد شد. این جنبش نهایتاً تا سال ۱۹۱۱، تحت رهبری سون یات سن بر امپراتوری ضعیف شده چین غالب شد و در ۱۹۱۲ با اعلان این که امپراتوری چین پس از هزاران سال پایان یافته است و با اقتباس از غرب، یک جمهوری مدرن جایگزین نظام امپراتوری کردند، سون یات سن از حزب کومین تانگ که به سبک احزاب غربی تأسیس شده بود رئیس جمهوری چین شد، جنبشی که "سرمايه داری چینی" کردن چین را رهیافتی برای رهایی از عقب ماندگی و ذلت و خواری‌های تحمیلی بیگانگان می‌دانستند.

سون یات سن باور داشت که چین از تمدن اروپایی متفاوت است و یادگیری از اروپا باید بر مدرن سازی حکومت داری متمرکز شود و نمی‌شود که همه مشخصه‌های اروپایی را کپی برداری کرده و در چین پیاده کرد چرا که چین ویژگی‌های بی همتا و منحصر بفردی نیز دارد. او سه اصل ملی گرایی، دموکراسی و معیشت چینی را به عنوان سه اصلی مطرح کرد که می‌بایست سرلوحه سیاست‌های جمهوری چین قرار گیرند و اتحاد با روسیه، همکاری با حزب کمونیست که به تازگی تأسیس شده بود و کمک به دهقانان و کارگران را سه سیاست بزرگی می‌خواند که می‌باید در دستور کار قرار گیرند (بنگرید به Yat-Sen, 1981). پس از مرگ سون یات سن و به قدرت رسیدن چیان

کای شک، او حزب و ساختارهای حکومتی جدید را از کمونیست‌ها پاکسازی کرد و رادیکال تر از سون یات سن، رهیافتی لیبرال برای بازسازی چین بر طبق الگوی دولت‌های توسعه یافته سرمایه داری ارائه داد چنان کای شک پس از جدا شدن کمونیست‌ها از حزب ملی گرای کومین تانگ وارد ائتلاف با حزب کمونیست خلق چین شد حزبی که رهیافت کمونیستی کردن چین را برای غلبه بر عقب ماندگی‌های تاریخی و حرکت در مسیری صحیح با توجه به چشم اندازی که از وقوع انقلاب‌های کمونیستی و سرنگونی نظام سرمایه داری غرب داشت را دنبال می‌کرد. چیان کای شک برخلاف آن، رهیافت بازسازی چینی مدرن بر طبق الگوهای سرمایه داری غرب را شیوه ای صحیح می‌دانست که می‌بایست در دستور کار قرار گیرد، در نهایت پس از چند دهه کشمکش، حزب کمونیست خلق چین در سال ۱۹۴۹، بر سراسر خاک اصلی کشور مسلط شد و چیان کای شک به جزیره تایوان پناه برد و با حمایت امریکا، رهیافت سرمایه داری لیبرال را در تایوان به اجرا گذاشت و تا سال ۱۹۷۵، که درگذشت، نقشی کلیدی در توسعه سرمایه دارانه تایوان ایفا کرد، به عبارتی، الگوی توسعه تایوان بازتاب رهیافت سرمایه داری غربی بود (Wakeman, 1985: 158). این رهیافت پس از شکست‌های ذلت بار امپراتوری از دولت‌های مدرن غربی و ژاپن در نیمه دوم قرن نوزدهم در میان برخی از مقامات محلی و درباری امپراتوری طرفدارانی پیدا کرده بود و رفته رفته به جنبشی تبدیل شده بود که حامیان قابل ملاحظه ای در جامعه چین داشت.

۵. انتشار ایده‌های کمونیستی گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

جنبش کمونیستی چین با قدرتی که با برقراری جمهوری جدید کسب کرده بودند کنفسیوس و ایدئولوژی‌های سنتی چین را علت عقب ماندگی چین اعلام کرده و در سال ۱۹۱۵، یک جنبش رادیکال فرهنگی را شکل دادند که هدفش نابود کردن فرهنگ و سنن چینی بود. کنفسیوس تا آن هنگام برای بیش از سه هزاره مقوم و شکل دهنده مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی امپراتوری چین بود، و حتی مشروطه خواهان نیز در آغاز به ضرورت حفظ مؤلفه‌هایی از ارزش‌های کنفسیوسی تاکید داشتند. پیشاهنگ‌های این جنبش رادیکال حزب کمونیست چین را تأسیس کردند، حزبی که شروع به ترویج این

ایده کرد که فرهنگ و ایدئولوژی کنفسیوسی برای بشریت مضر است و می‌بایست محو شده و با ایدئولوژی مارکسیستی جایگزین شود (Dirlik, 1989: 37). در واقع پس از شکست در جنگ دوم تریاک، ایده‌های کمونیستی نیز به چین رسوخ کرده بود، کمونیسم توضیحی نظری درباره هجوم قدرت‌های بیگانه غربی به امپراتوری سنتی چین داشت و شماری از چینی‌ها که در صدد یافتن توضیحی قانع‌کننده درباره کیستی مهاجمان و تفاوت‌های آن‌ها با بربرهای مهاجمی که در طول تاریخ به چین حمله کرده بودند پاسخ را در مارکسیسم یافته بودند آن‌ها بر طبق تبیین‌های مارکسیستی مهاجمان غربی را امپریالیست‌هایی خواندند که برای کسب منابع و بازارها و در واقع برای استثمار به چین هجوم آورده بودند. این جنبش مارکسیستی نیز به سون یات سن پیوسته بودند و در آغاز با جمهوری چین و حزب ملی گرای کومیتانگ مشارکت داشتند. داد (Xiong, 1994: 76).

پس از جدا شدن کمونیست‌ها از حزب ملی گرای کومین تانگ، آن‌ها در سال ۱۹۲۱ حزب کمونیست خلق چین را تأسیس کردند، اعضای این حزب باورهای مارکسیستی داشتند، و باتوجه به این که مائو تسه دانگ در برهه ای مهم و نسبتاً طولانی رهبری حزب را در دست داشت باورهای این حزب تلفیقی از مارکسیسم آلمانی، لنینیسم شوروی و تجارب چریکی رهبران و باورهای مائو تسه دانگ درباره مارکسیسم چینی بود، و با توجه به نقش مائو در تحول و تلفیق باورهای حزب کمونیست چین، کمونیسم چینی به مثابه مائوئیسم شناخته شد، حزب کمونیسم باتوجه به باورهای مارکسیستی رهیافتی متفاوت و بلکه مغایر از ملی‌گرایان تحت رهبری چیان کای شک به چگونگی رویارویی با قدرت‌های خارجی و احیای چین داشت (Gregor, 2017: 41-48).

این حزب بر اساس باورهای مارکسیستی ریشه تهاجم دولت‌های غربی و ژاپن مدرن به امپراتوری چین را در سرشت نظام کاپیتالیستی غرب می‌دانست، و قدرت‌های خارجی را که در چین نفوذ کرده بودند برخلاف دربار فلکی در نیمه دوم قرن نوزدهم، بربرهای کرانه اقیانوس باختری نمی‌خواند بلکه آن‌ها را متمایز از مهاجمانی می‌دانست که در گذشته‌ها به سرحدات امپراتوری چین تعرض می‌کرده‌اند، حزب کمونیست این مهاجمان را امپریالیست‌ها و هدف آن‌ها از ورود به چین را استثمار و بهره‌کشی از چین

می‌دانست. بنابراین حزب کمونیست، رهیافت سرمایه دارانه ملی گرایان تحت رهبری چیان کای شک را برای چین در جهت مطامع قدرت‌های مهاجم غربی و ژاپن تلقی می‌کرد، با چنین باورها و ایده‌هایی حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۹، با شکست ملی گرایان، بر بیجینگ^۱ و سپس بر سراسر خاک اصلی چین مسلط شد و ملی گرایان تحت رهبری چیان کای شک به جزیره تایوان گریختند و در آنجا با برخورداری از حمایت آمریکا ایده‌ها و باورهای سرمایه دارانه ای را که از دولت‌های توسعه یافته غربی اخذ و اقتباس کرده بودند پیاده کرده و جمهوری تایوان را ساختند.

در خاک اصلی چین، مائو تسه دانگ به عنوان رهبر حزب کمونیست پس از ورود به بیجینگ در میدان تیانامن در میان موج مشتاق و انبوه جمعیت، از فراز جایگاهی ویژه اعلان داشت که سده تحقیر به پایان رسیده است و دگرباره خلق چین پس از یکصد سال خفت و خواری که قدرت‌های بیگانه غربی و ژاپن بر آن تحمیل کرده بودند متحد و یکپارچه از استثمار دشمنان خارجی رهایی یافته است (جی سویی، ۱۳۹۶: ۵۴-۵۳). سپس چونن لای اعلان داشت که چین پس از سده ای از تحقیر که در پی شکسته شدن درب‌هایش توسط امپریالیست‌های مهاجم بر آن تحمیل شده بود، دگر باره درب‌ها را به روی دشمنان خارجی می‌بندد.

۱-۵. مائو تسه دانگ و «اقتباس از شوروی»

بر اساس دیدگاهی که مائو از نظریه لنین اتخاذ کرده بود، وی به این باور و برداشت رسیده بود که روند غالب جهان، انقلاب است یا به عبارتی مسیر تاریخ در جهت پیروزی انقلاب‌های کمونیستی است. مارکسیسم چینی تلفیقی بود از مارکسیسم آلمانی و لننیسم شوروی و تجارب چریکی حزب و با توجه به این که مائو برای دوره زمانی طولانی در رأس حزب کمونیست خلق بود، مارکسیسم چینی همچنین اشاره ای به تحولی بود که مائو بر اساس باورها و تجاربش در این ایده‌ها ایجاد کرده بود و بر این اساس به عنوان مائوئیسم شهرت یافت. هدف مارکسیسم چینی رهایی چین از دشمنان

۱. پکن

خارجی یا امپریالیسم سرمایه داری غرب بود که بر اساس باورهای کمونیستی مائو ریشه در سرشت نظام سرمایه داری داشت. بنابراین مائو در ۳۰ ژوئن ۱۹۴۹، پس از بیرون راندن نیروهای قدرت‌های استعمارگر، به طوری رسمی بیان داشت که ما شاهد دو شیوه سرمایه داری و سوسیالیستی هستیم، شیوه سرمایه داری و امپریالیسم و استثمار به هم گره خورده‌اند و ما شیوه سوسیالیستی را در پیش می‌گیریم و با قرار گرفتن در طرف شوروی نه فقط در امور سیاست خارجی بلکه در امور اقتصادی و ایدئولوژیکی جانب شوروی را خواهیم گرفت. مائو به عنوان ناجی خلق و رهبر جمهوری سوسیالیستی خلق چین، چین را در سلک متحدین شوروی قرار داد و چین شروع به اقتباس و یادگیری از اتحاد جماهیر شوروی کرد. در این راستا در ۵ اکتبر ۱۹۴۹، دفتر کار مجمع دوستی چین و شوروی در بیجینگ رسماً افتتاح شد و نهادهای دیگری از جمله مجمع جوانان و مجمع زنان به آن پیوستند و این مجمع شاخه‌های در شهرهای مختلف چین ایجاد کرد و شعار پیش برد و ترویج ایدئولوژی مارکسیستی را در دستور کار قرار داد. کمیته مرکزی حزب کمونیست نیز به طور رسمی اعلان داشت که شوروی منبع یادگیری ما است و برنامه‌ها و اهداف انقلابی مارکسیستی را با مساعدت شوروی در چین به پیش خواهیم برد (Dittmer, 2016: 82).

در همین راستا پس از امضای معاهده سی ساله دوستی چین و شوروی، تحت رهبری مائو، حزب کمونیست چین اولین برنامه پنج ساله توسعه را با کپی برداری از برنامه‌های توسعه شوروی تدوین کرده و به اجرا گذاشت در واقع نه تنها اهداف و تمرکز این برنامه بر صنایع سنگین از برنامه‌های استالین اقتباس شده بود بلکه فراتر از آن برای پیاده کردن این برنامه مائو از شوروی خواست که کارشناسان و متخصصین لازم را به چین اعزام کند در پی آن بود که حدود سه هزار کارشناس از شوروی برای پیاده کردن برنامه توسعه پنج ساله اول چین وارد این کشور شدند علاوه بر آن مائو ۲۵ هزار کارآموز چینی را برای فراگیری امور فنی و آموزشی به شوروی اعزام نمود و حدود ۱۱ هزار نفر دیگر از کارشناسان روسی را به چین دعوت نمود تا کارخانجات صنعتی چین را با تأکید بر صنایع سنگین راه‌اندازی نمایند و شوروی بر اساس معاهده دوستی، اتحاد و مساعدت متقابل، ۱۵۰ طرح برای احداث کارخانجات کامل در چین ارائه داد و در

قالب کمک به برنامه صنعتی پنج‌ساله اول چین، تسهیلات چشمگیری در زمینه تولید هواپیماها، کشتی‌ها، لوازم الکترونیکی و سلاح‌های سبک در اختیار بیجینگ قرارداد (Price, 2017: 163).

بدین ترتیب ایده‌های مارکسیستی که در پی شکست‌های ذلت بار امپراتوری چین از مهاجمان غربی و ژاپن وارد چین شده و تا اوایل قرن بیستم به جنبشی با طرفدارانی قابل ملاحظه تبدیل شده بود با تأسیس حزب کمونیست و سپس تسلط آن تحت رهبری مائو بر خاک اصلی کشور به سیاست‌هایی برای سوسیالیستی کردن چین مبدل شده بودند. به طور همزمان، مجمع دوستی چین و شوروی که به نهادی قویاً انقلابی در چین مبدل شده بود ترویج سبک زندگی شوروی و تبلیغ ایدئولوژی مارکسیستی و مبارزه با میراث‌های فکری کنفوسیوسی و سرمایه داری را ترویج می‌کرد. در شرایطی که مائو با شور و شعف انقلابی پیش برد دستورکارهای الهام گرفته از استالین و شورویزاسیون چین را پیش می‌برد، در نشست سری حزب کمونیست شوروی، که در فوریه ۱۹۵۶ پس از درگذشت استالین برگزار شده بود، خروشچف به انتقاد از خطاهای استالین پرداخت. اما این انتقادات سبب نمی‌شد که به ایمان راسخ مائو به برنامه‌های مارکسیستی استالین خدشه ای وارد شود. مائو در ادامه اخذ و اقتباس از سیاست‌های اقتصادی استالین در سال ۱۹۵۸، برنامه جهش بزرگ به پیش را در دستور کار قرار داد، مائو که به طور علنی اعلان داشته بود که شوروی را مرجع یادگیری قرار داده است از خروشچف برای تحقق جهش بزرگ به پیش درخواست کمک کرد، اما خروشچف نه تنها از مساعدت به چین امتناع کرد بلکه در موفقیت سیاست جهش بزرگ به پیش ابراز تردید کرد. این سیاست پیش برد توسعه کشاورزی و صنعتی بر اساس باورهای مارکسیستی و انقلابی مائو را در دستور کار قرار می‌داد، و در واقع رهیافتی انقلابی به پیشرفت کشاورزی و صنعتی چین با اشتراکی کردن مزارع و سامان دهی دهقانان در تیپ‌های شبه نظامی بود. مائو پس از امتناع خروشچف از مساعدت در پیش برد این برنامه اعلان داشت که خروشچف مسیرهای کند و بوروکراتیکی برای پیشرفت شوروی برگزیده است که برخلاف رهیافت چین، ملال آور است و بر این اساس چین سریع تر از شوروی به آرمان‌های انقلاب بزرگ کمونیستی یعنی تحقق سوسیالیسم کامل دست خواهد یافت (Zagoria, 2015:)

68). اما پیاده کردن این برنامه به فاجعه ای بزرگ و مرگ میلیون‌ها چینی در اثر قحطی منجر شد. پس از آن عمده‌ترین سیاست مائو انقلاب فرهنگی بود که از ۱۹۶۶ به اجرا گذاشته شد.

۲-۵. «انقلاب فرهنگی و منزه کردن چین انقلابی از ناخالصی‌های ارزشی»

با گسستی که پس از ابراز تردیدهای خروشچف، در بین چین و شوروی ایجاد شده بود، خروشچف نه تنها مساعدتی به پیش برد برنامه‌های مائو نکرد بلکه هزاران کارشناس شوروی را که در دوره استالین به چین اعزام شده بودند فراخواند.

با افزایش تنش‌ها، در چهارم آوریل ۱۹۶۶، مجمع دوستی چین و شوروی در بیجینگ که به عنوان نهادی قویاً انقلابی با شاخه‌هایی در سراسر کشور مروج سیاست‌های مارکسیستی شوروی بود، توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست چین بازتعریف شده و به دپارتمانی با نام مجمع خلق چین برای دوستی با کشورهای خارجی بدل شد. سپس در شانزدهم آگوست ۱۹۶۶، کمیته مرکزی حزب کمونیست تحت رهبری مائو ضرورت یک انقلاب رادیکال فرهنگی را برای زدودن بقایای ارزش‌های سرمایه داری غربی که پس از شکسته شدن درب‌ها توسط دولت‌های مدرن غربی و در طول سده تحقیر در چین ریشه دوانیده بود تاکید کرد. کمیته مرکزی حزب هم چنین علاوه بر آن آثار بجای مانده از فئودالیسم سنتی را نیز از آلودگی‌هایی خواند که می‌بایست به طور اساسی از چین کمونیست زدوده شود (Perry, 2018: 24).

مائو در جایگاه رهبری، پیش برد انقلاب فرهنگی را برای منزه کردن چین از آثار ارزش‌های سرمایه داری امپریالیسم غربی، فئودالیسم و آنچه که پس مانده‌های سمج فرهنگ سنتی چین می‌خواند را با شور و شعفی وصف ناپذیر به اجرا گذاشت. در آغاز تمرکز انقلاب فرهنگی بر دانشگاه‌ها و مدارس و مؤسسات آموزشی بود، و گاردهای سرخ که به صورت شبه نظامیانی از میان جوانان متشکل شده بودند مبارزه ای توأم با خشونت‌های ویرانگر را علیه معلمان و استادانی که به باور مائو به قدر کافی انقلابی نبودند شروع کردند این مبارزه ایدئولوژیکی توأم با خشونت و کشتار به سرعت به دیگر عرصه‌های زندگی چینی‌ها تسری داده شد و افرادی را در هر حرفه و هر مکانی که در

مورد خلوص اعتقادیش به آرمان‌های انقلاب کمونیستی سوطن و تردید وجود داشت هدف قرار داد. مائو با ترغیب گاردهای سرخ به آشوب و قانون شکنی نبردی علیه کهنه‌های چهارگانه که عقاید کهنه، فرهنگ کهنه، آداب و رسوم کهنه، و عادت‌های کهنه می‌خواند و مویرگ‌هایی که از نگرش‌ها و ارزش‌های سرمایه داری در چین وجود داشت شدت بخشید. حمله به آثار باستانی تمدن هزاران ساله چین و هرآنچه از فرهنگ و اندیشه کنفوسیوسی باقی مانده بود با شدت دنبال شد، به عبارتی دستور کار انقلاب فرهنگی آن بود که هر آنچه را که از خلوص ایدئولوژیکی انقلاب کمونیستی چین می‌کاست می‌بایست زدوده شده و نابود شود، بر طبق فهمی که مائو از مارکسیسم داشت، آلودگی‌های ضد انقلابی شامل هر ارزش و نگرشی می‌شد که از خلوص ایدئولوژیکی می‌کاست و می‌بایست از بین برود (Lifton, 1968: 67).

در واقع پیش از آغاز انقلاب فرهنگی مجمع دوستی چین و شوروی که مروج و مبلغ ایدئولوژی مارکسیستی در چین بود گزارشی به رهبر کبیر انقلاب خلق یعنی مائو داده بود که در آن اشاره شده بود که احساسات امریکاگرایانه در میان برخی از روشنفکران و بازرگانان هنوز وجود دارد و به طور کامل ریشه کن نشده است. در این گزارش توضیح داده شده بود که آن‌هایی که طرفدار نگرش‌های امریکایی هستند و به سبک زندگی امریکایی علاقه دارند غالباً نگرش‌هایی منفی نسبت به شوروی دارند و از جمله به تصرف بخش‌هایی از قلمرو چین در طول سده تحقیر توسط تزارها به عنوان مصادیقی می‌نگرند که با توجه به آن رهایی بخش بودن شوروی را زیر سؤال می‌برند و باور ندارند که شوروی پس از انقلاب اکتبر نجات بخش چینی‌ها بوده است چرا که از بازپس دادن قلمروهای تصرف شده خودداری می‌کند. انقلاب فرهنگی این گونه نگرش‌ها را نیز آماج مبارزات خشونت بار قرار داده بود که تا پایان حیات مائو در ۱۹۷۶ تداوم یافت. مائو دست یابی چین به آرمان‌های سوسیالیسم را مستلزم تحقق خلوص ایدئولوژیکی می‌دانست و با پیش برد انقلاب فرهنگی کوشش کرد که چین را از عناصری که خلوص ایدئولوژیکی نداشتند منزّه کند (Clark, 2008: 43-46)، در نتیجه ده سال انقلاب فرهنگی هزاران اثر تاریخی چین نابود شد و بیش از پانصد هزار نفر کشته شدند و میلیون‌ها نفر به مزارع کشاورزی که هدف بازآموزی انقلابی را دنبال

می‌کرد به کار اجباری واداشته شدند از جمله اعضای بلندمرتبه حزب، دنگ شیائوپینگ بود که به عنوان معاون نخست وزیری برای بازآموزی انقلابی به تبعید رفت. او سپس در ۱۹۷۸ به رهبری چین رسید و با بازبینی در رهیافت مائو بدعتی نو بنیان گذاشت (بنگرید به شریعتی‌نیا، ۱۳۸۹).

۶. بازبینی در رویکرد مائو و رویکرد «عمل‌گرایانه دنگ شیائوپینگ»

دنگ شیائوپینگ در ۱۹۷۸ یعنی دوسال پس از درگذشت مائو تسه دنگ به رهبری جمهوری خلق چین رسید. هنگامی که شیائوپینگ به رهبری چین رسید، در پیرامون حوزه تمدن تاریخی چین، کره جنوبی، جزیره هنگ کنگ، سنگاپور و تایوان با فراگیری از کشورهای توسعه یافته صنعتی غربی، به سطوحی مثال زدنی از توسعه دست یافته بودند. شیائوپینگ با توجه به ارزیابی که از نتایج باورها، ایده‌ها و رهیافت مائو داشت و با استنباطی که از نتایج رهیافت و سیاست‌ها در کره جنوبی، ژاپن، سنگاپور، هنگ کنگ و تایوان داشت به ضرورت بازبینی در رهیافت و سیاست‌های مسلط بر چین که در واقع قویاً متأثر از باورهای مائوئیستی شکل گرفته بود تاکید کرد، دنگ شیائوپینگ اعلان داشت که هدف حزب کمونیست چین می‌بایست ارتقا استانداردهای زندگی خلق باشد و هر سیاستی که سبب ارتقا سطح زندگی مردم چین شود صحیح است و غیر آن نادرست، این‌گونه شیائوپینگ محک صحت و سقم رهیافت‌ها و سیاست‌ها را استانداردهای زندگی مردم چین قرار داد (بهرامی مقدم، ۱۳۹۰: ۱۹).

دنگ با توجه به این معیار در صدد اقتباس سیاست‌ها و راهبردهایی برآمد که در دیگر جوامع نتایج بهتری برای زندگی مردم به بار آورده بودند. او که در دوران تحصیلش در فرانسه در ۱۹۲۰، در کارخانه‌های فرانسه بعنوان کارگر کار کرده بود، بر یادگیری از جهان خارج برای قدرتمندتر کردن و توسعه یافته تر کردن چین تاکید می‌کرد، دنگ شیائوپینگ رهیافتی عملگرایانه در پیش گرفت و اعلان داشت که هر سیاستی که سبب بهتر شدن زندگی روزمره خلق چین شود می‌بایست بکار بسته شود. به قصد یادگیری از نمونه‌های موفق، سفرهای خارجی دنگ شیائوپینگ به عنوان رهبر چین و شماری از مقامات بلندپایه حزب آغاز شد، به قصد یادگیری مقامات عالی‌رتبه که با

شیائوپینگ توانسته بودند مائوئیست‌های رادیکال را عقب برانند، در جستجوی فراگیری از تجارب دیگر کشورها برآمدند. همچنان که بیشتر توضیح داده خواهد شد تنها در سال ۱۹۷۸، دوازده مقام عالی‌رتبه در سطح معاون رئیس کنگره یا بالاتر از بیش از ۱۵ کشور بازدید کردند (Deng, 1978).

این تور هدفمند بازدید از کشورهای مختلف که رسماً با عنوان چینی *chuguo kaocha re* از آن یاد می‌شد تأثیری راه‌گشا بر سران حزب کمونیست گذاشت. دنگ لی کوان رئیس دفتر تبلیغات انقلابی حزب کمونیست خلق چین که در اکتبر ۱۹۷۸ از ژاپن دیدن کرده بود در بازگشت به بیجینگ اعلان داشت که چین که در دهه ۱۹۵۰ قابل قیاس با ژاپن بوده است هم اکنون قویاً در مقایسه با ژاپن عقب مانده است. در نشست کمیته کاری مرکزی حزب که از یازدهم تا پانزدهم دسامبر ۱۹۷۸ برگزار شد سران حزب به بررسی در مورد گزینه‌هایی پیش روی چین پرداختند، در آن نشست سه انتخاب برای چین مطرح شد نخست این که چین با حفظ ساختار اقتصاد سوسیالیستی برنامه ریزی اقتصادی را عقلایی کند و در این باره از تجارب اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی اقتباس کند و بر طبق آن با پشت سر گذاشتن انقلاب فرهنگی مائو، منابع داخلی و اخذ تکنولوژی‌های پیش‌رفته را برای پیش برد پروژه‌های عقلایی اقتصادی بکارگیرد. دومین گزینه بر تجربه ژاپن، آلمان غربی و فرانسه تأکید داشت، و بر حسب تجارب موفق آن‌ها سیاست انتقال تکنولوژی به داخل، گسترش تجارت خارجی و استفاده از وام‌های خارجی را در دستور کار قرار می‌داد و با مداخله قوی حکومت در صنعت، بخش تولیدی چین با بهره‌گیری از تکنولوژی و وام‌های خارجی همگرایی با اقتصاد جهانی را پیش می‌برد.

گزینه سوم از تجارب هنگ کنگ استخراج شده بود، بر اساس آن چین می‌بایست سیاست‌هایی را در پیش بگیرد که در هنگ کنگ نتایج ملموس چشمگیری به بار آورده‌اند. یعنی جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی، مشارکت در تقسیم کار جهانی با توجه به جمعیت قابل توجه نیروی کار چین، با مشارکت سرمایه‌گذاران خارجی

بخش‌های کارخانجات و صنایعی را که به نیروی کار بیشتری نیاز دارند در دستور کار قرار دهد. هر کدام از این سه رهیافت مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

در گزارش رسمی که درباره این نشست منتشر شد از ادبیاتی که قویاً بر یادگیری از تجارب موفق تاکید داشت استفاده شده بود و تجربه ژاپن تجربه ای تلقی شد که قابل اخذ و پیاده سازی است (Ye, 2009: 406). بر همین اساس در طول سال ۱۹۷۹، بیجینگ بالغ بر بیست و دو قرارداد بزرگ با طرف‌های خارجی منعقد کرد که بر طبق آن‌ها تجهیزات و تکنولوژی‌های پیشرفته ای به ارزش ۱۳ میلیارد دلار برای بهبود بخش تولیدی وارد چین می‌شد. در خصوص تجربه هنگ کنگ در آن گزارش رسمی اشاره شده بود که این تجربه با توجه به نقش اساسی سرمایه گذاری و شرکت‌های خارجی و آزاد سازی سرمایه گذاری خارجی سرمشقی است که می‌بایست مورد مطالعه و بررسی بیشتری قرار گیرد. در واقع آزادسازی سرمایه گذاری خارجی به شیوه هنگ کنگ گسستی کامل از سیاست‌های اقتصادی مائو تلقی می‌شد و با توجه به نفوذ طرفداران پروپا قرص مائو و میراثی که از او در زمینه‌های اقتصادی برجای مانده بود اقتباس و پیاده سازی آن ممکن بود پیامدهای غیرقابل پیش بینی برای چین به دنبال داشته باشد. برنامه ریزان اقتصادی حزب نیز بر این باور بودند که مدل اقتصادی هنگ کنگ که بر آزادسازی سرمایه گذاری خارجی مبتنی است در قلمرویی بسیار کوچک به اجرا گذاشته شده است و در واقع هنگ کنگ بسیار بسیار کوچک‌تر از آن است که بتوان تجاربتش را بی پروا در سرزمین پهناور اصلی چین به اجرا گذاشت.

۱-۶. مناطق ویژه اقتصادی و «یادگیری از هنگ کنگ»

در حالی که برنامه ریزان اقتصادی حزب مشغول پیاده سازی تدریجی تجارب توسعه ژاپن با نقش قوی دولت بودند، پارادایم جدیدی در گواندونگ و فوجیان استانی‌هایی در سواحل جنوبی چین در مجاورت هنگ کنگ در حال ظهور بود. مقامات محلی حزب کمونیست در گواندونگ از طریق چینی تبارهایی که در هنگ کنگ و دیگر اقتصادهای پررونق آسیایی به فعالیت‌های اقتصادی مشغول بودند به اطلاعات عملیاتی تر و معینی

در باره اقتصاد هنگ کنگ دست یافته بودند (Coughlin, 2000: 11). این مقامات شروع به رایزنی با مقامات و نهادهای مرکزی حزب در بیجینگ کردند تا حزب کمونیست خلق چین اجازه دهد که در گواندونگ یک منطقه اقتصادی با هدف جذب سرمایه گذاری خارجی با تاکید بر تولید برای صادرات ایجاد شود. هنگ کنگ در واقع جزیره ای بود که در طول شکست اولی که در سال ۱۸۴۲، دولت مدرن انگلستان بر امپراتوری پیشامدرن چین تحمیل کرده بود در اشغال استعماری خود حفظ کرده بود و در آنجا رهیافت‌ها و سیاست‌های اقتصادی لیبرال را پیاده کرده بود، در آن هنگام که دنگ شیائوپینگ بر یادگیری از جهان خارج برای کاربست سیاست‌هایی که نتایج بهتری برای زندگی مردم دارند تاکید می‌کرد ۱۳۶ سال بود که هنگ کنگ به عنوان جزیره ای از چین همچنان در سلطه استعماری انگلستان قرار داشت. هنگامی که تحت رهبری شیائوپینگ در ۱۹۷۸، رهیافت، سیاست‌ها و پارادایم چین در حال انتقال بود چینی تبارهایی که در هنگ کنگ زندگی می‌کردند به مراتب ثروتمندتر از استان مجاورشان یعنی گواندونگ در خاک اصلی چین بودند. برای مقامات محلی حزب کمونیست در گواندونگ و فوجیان این امر نتیجه سیاست‌های متفاوت یعنی سیاست‌های اقتصادی مائو در خاک اصلی چین و سیاست‌های اقتصادی لیبرال در جزیره هنگ کنگ تلقی می‌شد و با به رهبری رسیدن دنگ شیائوپینگ، آن‌ها در صدد برآمدند که موفقیت‌های چشمگیر اقتصادی که در هنگ کنگ رخ داده بود را در گواندونگ و فوجیان تکرار کنند. بر این اساس آن‌ها کوشش کردند که سیاست‌های اقتصادی که میراث مائو بود را ترک کرده و سیاست‌های اقتصادی را به اجرا بگذارند که در هنگ کنگ نتایج مفیدی برای زندگی روزمره مردم داشته است.



نقشه چین، مجاورت هنگ کنگ و استان‌های گواندوئنگ و فوجیان

در سال ۱۹۷۸، دستمزد نیروی کار در هنگ کنگ حدود بیست و سه برابر دستمزد نیروی کار در گواندوئنگ بود، بنابراین با توجه به خیل فراوان جمعیت بیکار گواندوئنگ برای شرکت‌ها و کارخانجات هنگ کنگ مقرون به صرفه تر بود که شعبه‌هایشان را به گواندوئنگ منتقل کنند. بویژه این که ساکنان هنگ کنگ چینی تبارهایی بودند که اغلب پیوندهای خویشاوندی با استان‌های مجاور در سرزمین اصلی چین داشتند. شمار قابل ملاحظه‌ای از بازرگانان و صاحبان شرکت‌های هنگ کنگ از ۱۹۷۷ در جستجوی فرصت‌هایی برای سرمایه‌گذاری در چین بودند. تنگناهای مالی صنایع چین، عقب ماندگی تکنولوژیکی آنها و محدودیت‌های بیشمارشان در دسترسی به بازار جهانی از طرفی سبب شده بود که مقامات محلی حزب در گواندوئنگ در صدد بهبود و ارتقا این صنایع با جذب مشارکت و سرمایه‌گذاری شرکت‌هایی از هنگ کنگ برآیند (Zhong, 1985: 32).

در این راستا صنایع ماشین‌الات و کشتی‌سازی شروع به جذب همکاری چینی تبارهایی کردند که برای سال‌ها در هنگ کنگ فعالیت اقتصادی کرده بودند. به عبارتی

دیاسپورای چینی وارد مشارکت در این صنایع شدند آن‌ها به تکنولوژی‌ها و بازارهای دولت‌های مدرن غربی یعنی همان دولت‌هایی که امپراتور قبل از جنگ تریاک آن‌ها را بربرهای کرانه آب‌های بدبوی دریاها باختری خوانده بود، دسترسی داشتند و سرمایه‌های لازم را نیز برای از نو ساختن صنایع عقب مانده گواندوونگ داشتند و از طرفی نیروی کار ارزان بهره‌وری اقتصادی‌شان را در این استان مجاور افزایش می‌داد. بتدریج مفهوم حوزه ویژه اقتصادی راه‌گشای پیوندهای نوظهور اقتصادی گواندوونگ و فوجیان با دیاسپورای چینی‌ها در هنگ کنگ شد. در آوریل ۱۹۷۸، در پی درخواست‌های مکرر مقامات محلی، مقامات عالی حزب کمونیست چین در گواندوونگ به بررسی درخواست ایجاد منطقه ویژه اقتصادی پرداختند و سرانجام در ژوئن ۱۹۷۹ بیجینگ با ایجاد مناطق ویژه اقتصادی موافقت کرد و بدین ترتیب تا سال ۱۹۸۴، مناطق ویژه اقتصادی شانتو، شنزن، زوهای در استان گواندوونگ و سیامن در فوجیان ایجاد شدند (Stoltenberg, 1984: 642).

در این مناطق ویژه اقتصادی، حزب کمونیست خلق چین اجازه می‌داد که سرمایه‌گذاران خارجی بر طبق تجارب و سیاست‌های موفق که در هنگ کنگ نتایج عملی خود را نشان داده بود به سرمایه‌گذاری در صنایع و کارخانجات تولیدی با جهت‌گیری تولید برای صادرات بپردازند. در نتیجه هم‌چنان که سرمایه‌گذاران از نیروی کار ارزان چینی‌ها بهره‌مند می‌شدند چینی‌ها نیز می‌توانستند شاغل شوند و مورد به مورد در شرکت‌ها و صنایع مستقر شده شیوه کار و سرمایه‌گذاری و تولید و صادرات را یاد بگیرند، و رفته رفته به فعالیت‌های تولیدی با هدف صادرات به بازارهای خارجی روی آورند. بانک‌های هنگ کنگ و سپس بانکی از شیکاگو به عنوان اولین بانک امریکایی و مؤسسات مالی ژاپنی شروع به سرمایه‌گذاری مشترک با بانک‌های دولتی چین در این مناطق ویژه اقتصادی در زیرساخت‌هایی از قبیل بنادر، راه آهن و فرودگاه‌ها کردند. اما نسبت بالای سرمایه خارجی که در این مناطق ویژه جذب می‌شد در آغاز به طور عمده از دیاسپورای چینی در اقتصادهای سرمایه‌داری مجاور بود برای نمونه تا سال ۱۹۸۴ بالغ بر ۹۲ درصد از سرمایه خارجی که در شنزن جذب شده بود از چینی تبارهای هنگ کنگ و در درجات به مراتب ضعیف‌تری چینی تبارهای سنگاپور و تایلند و سپس

شرکت‌های دولت‌های مدرن غربی یعنی آمریکا، آلمان، استرالیا و انگلستان و همچنین ژاپن بود. در فاصله ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۴، نرخ رشد اقتصادی در شنزن به ۵۸ درصد افزایش یافت در دیگر مناطق ویژه اقتصادی نیز رشد اقتصادی چشمگیر بود و نتایج ملموسی در زندگی مردم ایجاد کرده بود. در نتیجه حزب کمونیست چین چهارده شهر ساحلی را در سواحل دلتای رودخانه مروارید، دلتای رودخانه یانگ تسه و دلتای مین در فوجیان آزاد اعلام کرد و سیاست‌های اقتصادی اقتباس شده از هنگ کنگ را که در مناطق ویژه اقتصادی آزمون شده بودند در این چهارده حوزه جدید به اجرا گذاشت. در ادامه در ۱۹۸۸، منطقه ویژه اقتصادی هاینان را ایجاد کرد و در ۱۹۹۰، ناحیه جدید پودونگ در شانگهای را به منطقه آزاد تبدیل کرد (Holmes, 2017: 6).

سپس در سال ۱۹۹۲، کانسپت بازگشایی درب‌ها که عملاً به معنای جایگزین کردن سیاست‌های مائوئیستی با سیاست‌ها و رهیافت‌های تجربه شده بویژه در هنگ کنگ، ماکائو، سنگاپور و تایوان بود به همه مراکز استان‌ها و مناطق خودمختار در خاک چین گسترش یافت، این دگرگونی با مخالفت طرفداران انقلاب همیشگی مائو همراه بود که دنگ شیائوپینگ را ناگزیر از سفر جنوب کرد، سفر جنوب به بازدیدهای شیائوپینگ از شهرهای جنوبی کشور و استقبال میلیونی خلق چین از حرکت از اقتصاد دستوری تحت فرماندهی مائوئیستی به بازگشایی درب‌ها با تمرکز بر تولید برای صادرات در جنوب کشور دارد. مناطق ویژه اقتصادی بخشی کلیدی از بازگشایی درب‌ها به روی جهان خارج بود. در حالی که پنخس شدن ایده‌ها و تجارب جدید در مناطق ویژه اقتصادی نتایج ملموس عمدتاً مطلوبی به بار می‌آورد، مقامات عالی رتبه حزب که مائوئیست‌ها را عقب رانده بودند با توجه به نتایج مثبت تغییراتی که ذیل سیاست مناطق ویژه اقتصادی با احتیاط پیش می‌رفت رغبت و اعتماد به نفس بیشتری برای پیاده کردن سیاست‌های آزمون شده ای که در دولت‌های آسیایی نتایج خوبی به بار آورده بودند پیدا می‌کردند.

۲-۶. «خصوصی سازی و یادگیری از ژاپن و کره جنوبی»

رهیافت‌ها و سیاست‌های اقتصادی که در دوره مائو در زمینه صنایع تولیدی کپی برداری شده بود مورد بازنگری قرار می‌گرفت، برخلاف مائو که اگره از ثروتمند شدن و مرفه

شدن خلق چین را با دلالت‌های ضمنی و گاهی نیز علنی را بیان می‌نمود، دنگ شیائوپینگ با صدایی رسا در مقام رهبری چین همه جا جار می‌زد که ثروتمند شدن و پولدار شدن چینی‌ها چیز خوبی است. در واقع مائو بر طبق رهیافت مارکسیستی که داشت ثروتمند شدن چینی‌ها را انحراف از انقلاب همیشگی و خلوص ایدئولوژیکی خلق چین تلقی می‌کرد و نشانه‌ای از نفوذ نگرش‌ها و سبک و سیاق امپریالیسم سرمایه داری غرب می‌خواند، همان امپریالیسمی که سده تحقیر را برای چینی‌ها رقم زده بود. اما شیائوپینگ رهیافتی عمل‌گرایانه داشت که بر طبق آن هر سیاستی که سبب بهبود استانداردهای زندگی روزمره و عینی چینی‌ها شود سیاستی صحیح تلقی می‌شد، و همان گونه که مائو یادگیری از شوروی را در دستور کار قرار داده بود شیائوپینگ بر یادگیری از همسایگان شکوفای جنوبی متمرکز بود. او، لی معمار سنگاپور مدرن را معلم خود می‌دانست (شاهنده، ۱۳۹۴) و بر یادگیری از ژاپن و کره جنوبی و دیگر کشورها برای اتخاذ سیاست‌هایی صحیح اصرار داشت. بر این اساس برنامه ریزان اقتصادی حزب در بیجینگ در جهت افزایش نرخ بهره‌وری و احیای شرکت‌های دولتی از الگوی ژاپن برای تغییر سیاست‌ها استفاده کردند، بر این اساس انتقال تکنولوژی و جذب منابع مالی با نقش قوی حکومت برای رقابت پذیر کردن صنایع و کارخانجات تولیدی که عمدتاً در کنترل حزب کمونیست بودند در دستور کار قرار گرفت، در آغاز چگونگی ارتقا بخش کارخانجات تولیدی کشور چندان روشن نبود اما هدف واضح بود، تولید برای صادرات به جهان خارج، بر این اساس رفورم‌های محدودی در زمینه افزایش آزادی عمل شرکت‌های اقتصادی انجام گرفت، شرکت‌هایی که به‌طور غالب تحت سلطه حزب کمونیست بودند. موفقیت‌های اولیه، اعتمادبه‌نفس رفورمیست‌ها را برای طرح **استراتژی سنگ‌گذار** که به معنای گذر محتاطانه به اقتصادی بازتر بود را افزایش داد. اما هنوز ایده‌هایی روشن درباره چگونگی پیشبرد تغییرات وجود نداشت. در نتیجه مقامات عالی‌رتبه که با شیائوپینگ توانسته بودند مائوئیست‌های رادیکال را عقب برانند، در جستجوی فراگیری از تجارب دیگر کشورها برآمدند. تنها در سال ۱۹۷۸، دوازده مقام عالی‌رتبه در سطح معاون رئیس‌کنگره یا بالاتر از بیش از ۱۵ کشور بازدید کردند. در طول یکی از این بازدیدها، دنگ شیائوپینگ به کیم ایل سانگ رهبر کره شمالی گفت

که مقامات ما به دیگر کشورها سفر می‌کنند تا عقب‌ماندگی مان را بیشتر دریابند و بیشتر احساس کنند (Deng, 1978).

این تجارب الهام‌بخش *ایده سوسیالیسم بازار* شد که به معنای گسترش آزادی عمل شرکت‌های اقتصادی بود. در پی آن در اواخر دهه ۱۹۷۰، سیچوان به‌عنوان ششمین استان اختیار یافت که به شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی آزادی عمل بیشتری بدهد. این روند تا ۱۹۸۰ به آزادی عمل ۶۶۰۰ شرکت و موسسه انجامید که روی هم‌رفته ۶۰ درصد از تولید صنعتی و ۷۰ درصد سود مؤسسات صنعتی کشور را به خود تخصیص داده بودند. در ماه‌های اولیه آزادسازی فعالیت این مؤسسات، آن‌ها اجازه یافتند که تولید و نیز درآمدشان را افزایش بدهند. در ۱۹۸۰، شیائوپینگ به‌عنوان رهبر واقعی کمیته مرکزی، به کشاورزان سراسر کشور اجازه داد که با مسئولیت خود وارد دادوستد کشاورزی شوند. دو سال پس از آن کشاورزان اجازه یافتند که مؤسسات یا شرکت‌هایی خصوصی تأسیس کنند و به اجاره اراضی اشتراکی بپردازند. آن‌ها از آن پس می‌توانستند در قبال اجاره‌بهای اراضی مزروعی به تولید و فروش محصولات کشاورزی برای خودشان بپردازند (Lardy, 2014: 153). در نتیجه آن کشاورزی چین دستخوش یک دگرگونی اساسی شد و بخش کشاورزی به یکی از بخش‌های پویای اقتصادی تبدیل شد و متعاقب آن بین سال‌های ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۵، ارزش تولیدات کشاورزی ۶۱ درصد افزایش یافت و سرانه درآمد خانوارهای روستایی از ۱۹۱ یوان به ۳۹۸ یوان رسید (Shambaugh, 1993: 18).

از طرفی رفورم در فعالیت‌های شرکت‌هایی که تا پیش از آن به‌طور کامل در کنترل اقتدار سیاسی بودند، داستان طولانی اشتغال ده‌ها میلیون نیروی کار فاقد شغل را رقم زدند. در ۱۹۸۰، کارگران اجازه یافتند که مؤسسات و شرکت‌های خصوصی برای خوداشتغالی‌شان راه‌اندازی کنند. این تحولات به‌صورت محاسبه‌شده و تدریجی پیش می‌رفت، به‌طوری‌که در ۱۹۸۱ حکومت از مؤسسات خصوصی حمایت می‌کرد که بیش از ۸ نفر را در اشتغال خود نداشتند، به عبارتی دولت هنوز به شرکت‌های خصوصی که می‌بایست با بیش از ۸ نیروی کار فعالیت کنند اجازه فعالیت نمی‌داد. در جولای ۱۹۸۱، شورای دولتی در زمینه اقتصاد خصوصی شهری غیر کشاورزی، به‌طور رسمی اعلان

داشت که خوداشتغالی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است و از ۱۹۸۳، این‌گونه شرکت‌ها اجازه یافتند که بیش از ۸ نفر نیروی کار در اشتغال خود داشته باشند. در آن هنگامه مائوئیست‌های افراطی شیائوپینگ را به انتقاد گرفتند که در پی سیاست‌های باز اقتصادی، کاپیتالیسم سراسر کشور را فرا خواهد گرفت (Glassman, 1991: 71). در واقع این تحولات در کشوری انجام می‌گرفت که تنها چندی پیش در سال ۱۹۷۸ مالکیت خصوصی را آن‌هم در شکل بسیار محدود شناسایی کرده بود. در غیاب همگرایی بازار بین‌المللی، اکوسیستم‌های اقتصادی محلی در شکل مناطق ویژه اقتصادی تأسیس شد که به تدریج در پیوندی تنگاتنگ بازار بین‌المللی قرار گرفتند (Knox, Agnew and Mcarthy, 2014: 65). تحت این سیاست‌ها حکومت اجازه داد که شرکت‌های خصوصی تأسیس شده، رشد یافته و فضای بقایشان بسط یابد. دست آورد مهم استراتژی‌های تدریجی رفورم، رشد بخش‌های غیردولتی اقتصاد کشاورزی و صنعتی بود که به انباشت شمار فزاینده‌ای از مؤسسات انتفاعی خصوصی و افزایش اندوخته مالی مشاغل خصوصی و تولید ملی کشور بود. به طوری که تا میانه دهه ۱۹۸۰، یک‌سوم تولید صنعتی چین متعلق به بخش خصوصی بود. در نتیجه سیاست‌های رفورم، بخش نوظهور خصوصی در کنار بخش دولتی به طرز چشمگیری رشد یافت و اقتصاد چین هم‌نشینی و هم‌زیستی دو بخش خصوصی و دولتی را رقم زد. در ۱۹۸۴، در طول دوازدهمین نشست کنگره ملی خلق، به طور رسمی هدف سیاست رفورم استقرار یک **اقتصاد برنامه‌ریزی شده کالایی بر اساس مالکیت عمومی** اعلام شد که می‌بایست رفورم‌های اقتصادی را با جهت‌گیری بازار پیش ببرد (Deng, 1984: 23). این سیاست‌ها سبب رشد بخش تولیدی چین شده است که نقش تعیین‌کننده در رشد شتابان اقتصادی آن ایفا کرده است، در واقع کارآمدی اقتصادی کشور که بنیان ظهور چین در محسوب می‌شود تحقق سیاست‌های عمل‌گرایانه‌ای است که از دوره دنگ شیائوپینگ با تمرکز بر اخذ، اقتباس و یادگیری از دیگر اقتصادهای پررونق در دستور کار قرار گرفته است. هم‌چنین پرهیز از پیاده کردن سیاست‌هایی که در دیگر دولت‌ها نتایج زیان بخش داشته است و تغییر سیاست‌هایی که تا پیش از آن نتایج خسارت بار و فاجعه آفرینی در چین به بار آورده بود، نقش مهمی در افزایش ثروت و قدرت و تقویت امنیت ملی چین بازی کرده

است. در واقع این دنگ شیائوپینگ بود که با بازبینی در رهیافت مائو و اتخاذ رهیافتی عمل‌گرایانه، چین را که با مائوتسه دانگ از دل سده تحقیر برخاسته بود بدرقه مسیری کرد که مسیر همه قدرت‌های بزرگ در عصر مدرن بوده است یعنی دهه‌های متوالی پیشاهنگی در نرخ رشد اقتصادی و به تدریج ترجمه درصدی از ثروت اقتصادی به قدرت نظامی، بویژه قدرت دریایی (بنگرید به، دهشبار، ۱۳۹۷).

نتیجه‌گیری

تمدن چین در دلتاهای زرد رود و یانگ تسه در قلب سرزمین کنونی چین پدیدار شده و تا عصر مدرن به رغم فراز و نشیب‌ها، نسبت به جوامع پیرامونی خود از منزلتی والا برخوردار بوده است، بنابراین امپراتوری چین به مثابه سازمان سیاسی حیات چینی‌ها ره آورد تمدنی پویا و پررونق بود که بر خلاقیت‌های مبتکرانه‌ای که در کنار دیگر عوامل این امپراتوری را قادر به بقا در محیطی خصمانه می‌کرد مبتنی بود. هنگامی که پادشاه انگلستان، مک کارتنی را برای گسترش تجارت و برقراری روابط سیاسی به دربار امپراتوری چین اعزام داشت، مجموع ثروت تولیدی در دلتاهای چین بیش از هفت برابر انگلستان بود، امپراتوری چین در چنین منزلتی از پذیرش خواسته‌های آنچه که بربرهای کرانه آب‌های زائد باختری می‌خواند امتناع کرد، در واقع در طول سده‌های متمادی باوری رایج در چین شکل گرفته بود که پادشاهی‌شان در میانه زمین با دنیایی از بربریت احاطه شده است که دستاوردی ندارند که چین را به گسترش دادوستد با آن‌ها راغب کند بلکه دادوستد محدود با آن‌ها موهبتی است که تمدن چین به این بربرها ارزانی داشته است. بنابراین امپراتوری چین خواسته‌های پادشاه انگلیس را نه تنها جدی تلقی نکرد بلکه توهین آمیز یافته و از پذیرش خواسته‌های انگلستان امتناع کرد، هزینه‌های مراوده اقتصادی با انگلستان در محاسبات امپراتوری به مراتب بیش تر از منافع حاصل از آن ارزیابی می‌شد این هزینه از جمله آلودگی‌های فرهنگی بود که فرهنگ نازل بربرهای کرانه اقیانوس باختری برای فرهنگ و اخلاق سنتی چین ایجاد می‌کرد هم چنین امپراتوری بر این باور بود که گسترش روابط تجاری زمینه هجوم و مزاحمت خارجی است. لذا بر انزوا و بسته ماندن درب‌های چین اصرار کرد اما شصت سال پس از سفر

نخستین هیات انگلیسی به دربار فلکی، انگلستان با توسل به زور درب‌های چین را شکست و طبق معاهده ذلت بار نانچینگ، چین به ناچار پذیرفت که پنج بندر ساحلی را به روی تجار انگلیسی باز کند، که سرآغاز سده تحقیر چینی‌ها بود، سده ای که در طول آن انواعی از قراردادهای استعماری بر چین تحمیل شد این رخ داد در واقع هنگامی بوقوع پیوست که در پی شتاب گرفتن نرخ نوآوری و خلاقیت، انگلستان در میانه یک انقلاب صنعتی قرار داشت و قادر به ساخت و تولید ابزارهایی قوی تر برای جنگ شده بود از طرفی ثروت انگلستان به سرعت رشد یافته به طوری که تا پایان قرن نوزدهم به بالغ بر یک چهارم تولید ناخالص جهان افزایش یافته بود. این گونه انگلستان قادر شد که امپراتوری چین را طی جنگی که در ۱۸۳۹ آغاز شد شکست دهد، این شکست نشان داد که رهیافت انزوای شکوهمند برای رفع مزاحمت‌های دولت‌های مدرن غربی رهیافتی مناسب نیست. سپس جنبش‌های مختلفی در درون چین شکل گرفت رشد ملی‌گرایی و لیبرالیسم و از طرفی مارکسیسم هر کدام رهیافت‌هایی متفاوت برای غلبه بر چالش بزرگی ارائه می‌دادند که امپراتوری چین با آن مواجه شده بود، در نهایت تا سال ۱۹۴۹، حزب کمونیست بر بیجینگ مسلط شد و لیبرال‌های طرفدار رهیافت سرمایه داری به رهبری چیان کای شک به تایوان گریختند، هنگ کنگ نیز تحت استعمار انگلستان رهیافتی سرمایه دارانه اتخاذ کرده بود هم چنین ماکائو که در استعمار پرتغال باقی مانده بود، در مابقی خاک قلمرو پهناور چین ذیل رهبری مائو رهیافتی مارکسیستی اتخاذ شد، این رهیافت بر یادگیری از ایده‌ها و باورهای مارکسیسم و لنیسم و تجارب اتحاد جماهیر شوروی مبتنی بود که تا پایان عصر مائو راهنمای سیاست‌گذاری‌های چین بود. هنگامی که مائو در بیجینگ و چیان کای شک در تایوان سالهای پایانی عمرشان را در ۱۹۷۵ به بعد می‌گذرانیدند رهیافت سرمایه دارانه در تایوان، هنگ کنگ و ماکائو نتایج چشمگیر اقتصادی به بار آورده بود در حالیکه در سرزمین اصلی چین رهیافت مارکسیستی مائو نتایج ارزنده اقتصادی در قیاس با این سه جزیره به بار نیاورده بود. در نتیجه از سال ۱۹۷۸، چین ذیل رهبری دنگ شیائوپینگ بازنگری در رهیافت مائوئیستی را آغاز کرده و بر اساس رهیافتی عملگرایانه‌آنگونه که تشریح شد چین را به سوی اقتصادی رقابتی سوق داد. به عبارتی امپراتوری که برای رفع مزاحمت‌های دولت‌های

مدرن غربی بر انزوا و بستن درب‌ها اصرار کرد این سیاست نتیجه بخش نبود و به شکست و سده ای از تحقیر انجامید، سپس تحت رهبری مائو سده تحقیر خاتمه یافته و دگرباره درب‌های چین بروی جهان سرمایه داری بسته شد، تحت رهبری دنگ شیائوپینگ این بار چین با اراده ای نیرومند برای اغتنام گسترده فرصت‌ها و ثروتمند و قدرتمند ساختن چین درب‌های کشور را قدم به قدم محاسبه شده به روی جهان خارج گشود در نتیجه، تولید ناخالص داخلی چین از ۱۹۷۸ تا ۲۰۱۷ از ۱۴۸ میلیارد دلار به ۱۲ تریلیون دلار افزایش یافته است و چین بر اساس این شاخص به ترتیب تا سال ۲۰۱۰، فرانسه، انگلستان، آلمان و ژاپن را پشت سر گذاشته و با افزایش سهم خود از تولید ناخالص جهانی به بیش از ۱۵ درصد، فاصله خود را با ایالات متحده کاهش داده و می‌رود که در دهه پیش رو اقتصاد امریکا را بر طبق شاخص تولید ناخالص داخلی نیز پشت سر بگذارد از طرفی در زمینه نظامی نیز در مجموع چین از همه دولت‌های مدرن مهاجمی که سده تحقیر را برایش رقم زده بودند به جز روسیه و امریکا پیشی گرفته است. بدین گونه با تمرکز عملگرایانه و محاسبه شده بر اقتباس و یادگیری از تمدن مدرن غرب در حال بازتحقق جایگاه و منزلت تاریخی است که از آغاز سده تحقیر از دست رفته بود. هم اکنون یکصد و هشتاد سال پس از معاهده ذلت بار نانچینگ، بنادری که طبق آن معاهده متحمل حضور استثماری تجار انگلیسی شده بود، جزو بزرگ‌ترین بنادر صادراتی جهان هستند از جمله بندر شانگهای بزرگ‌ترین بندر تجاری جهان است و بندر گوانژو که نخستین آوردگاه مواجهه ذلت بار امپراتوری پیشامدرن چین و دولت مدرن انگلستان بود در میان ده بندر بزرگ تجاری جهان قرار دارد. بحران‌ها گاهی انسان‌هایی بزرگ به صحنه می‌آورند بحرانی که چین از آغاز سده تحقیر با آن مواجهه شده است انسان‌های بزرگی را به صحنه آورد که سده تحقیر را خاتمه داده و بازتحقق منزلت از دست رفته تاریخی چین را رقم زده‌اند.

منابع

بهرامی مقدم، سجاد. (۱۳۹۰). *چشم انداز سیاست و روابط خارجی چین*، تهران: انتشارات تمدن پارس.

تقی‌زاده انصاری، محمد و بهرامی مقدم، سجاد. (۱۳۹۵). *چین، همسایگان و قدرت‌های بزرگ*، تهران: نشر سخنوران.

جی سویی، لی. (۱۳۹۶). *زندگی خصوصی مائو تسه تونگ خاطرات پزشک مائو*، ترجمه محمدجواد امیدوارنیا، تهران: نشر جهان کتاب.

دهشیار، حسین. (۱۳۹۷). «چین، تجارت و ایجاد ثروت به مثابه سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست جهانی*، ۷(۲). صص ۲۵-۷.

شاهنده، بهزاد. (۱۳۹۴). *سنگاپور مدرن: میراثی که «لی» بر جای گذاشت*، سایت عصر ایران.

شریعتی‌نیا، محسن. (۱۳۸۹). «رفتار استراتژیک چین در دوران پساجنگ سرد: بدعت در سنت»، *مجله راهبرد*، ۵۶.

کسینجر، هنری. (۱۳۹۲). *چین*، ترجمه حسین رآسی، تهران: نشر فرهنگ معاصر.

Blackwill, R. D., & Harris, J. M. (2016). *War by Other Means*. Harvard University Press.

Cameron, M. E. (1931). *The reform movement in China, 1898-1912* (Vol. 3, No. 1). Stanford University Press

Cameron, N. (1970). *Barbarians and mandarins: thirteen centuries of western travelers in China*. Walker

Chesneaux, J., Bastid, M., & Bergère, M. C. (1976). *China from the Opium Wars to the 1911 Revolution*. New York: Pantheon Books.

Clark, P. (2008). *The Chinese cultural revolution: a history*. Cambridge University Press.

Coughlin, C. C., & Segev, E. (2000). Foreign direct investment in China: a spatial econometric study. *World Economy*, 23(1), 1-23.

Deng, X. (1978). *Emancipate the mind, seek truth from facts and unite as one in looking to the future*. Bureau for the Compilation and Translation of Works of Marx, Lenin, Engels and Stalin under the Central Committee of the Communist Party of China (ed.), *Selected Works of Deng Xiaoping (1975-1982)*, 2, 151-65.

Dirlik, A. (1989). *The origins of Chinese communism*. Oxford University Press

Dittmer, L. (2016). *China Learns from the Soviet Union, 1949-Present*.

Evans, R.. (1997) *Deng Xiaoping and the making of modern China*. Penguin Group USA.

Gillard, F. (2016). Four ways we can improve policy diffusion research. *State Politics & Policy Quarterly*, 16(1), 8-21.

- Gregor, A. J. (2017). *Marxism, China, and Development: Reflections on Theory and Reality*. Routledge.
- Gregor, J. (2014). "Mao Zedong Thought." *Marxism and the Making of China*. Palgrave Macmillan US, 141-165.
- Holmes, F. (2017). China's New Special Economic Zone Evokes Memories of Shenzhen. *Forbes*, April, 21.
- Kim, J., McDonald III, B. D., & Lee, J. (2018). The Nexus of State and Local Capacity in Vertical Policy Diffusion. *The American Review of Public Administration*, 48(2), 188-200.
- Kupchan, C. A. (2010). *How enemies become friends: The sources of stable peace* (Vol. 140). Princeton University Press.
- Lifton, R. J. (1968). *Revolutionary immortality: Mao Tse-tung and the Chinese cultural revolution*. New York: Random House.
- Perry, E. (2018). *Proletarian power: Shanghai in the cultural revolution*. Routledge.
- Price, R. F. (2017). Convergence or copying: China and the Soviet Union. In *China's Education and the Industrialised World* (pp. 158-322). Routledge.
- Scott, D. (2008). China and the international system, 1840-1949: power, presence, and perceptions in a century of humiliation. Suny Press.
- Stoltenberg, C. D. (1984). China's special economic zones: their development and prospects. *Asian Survey*, 24(6), 637-654.
- Wakeman, F. (1985). Revolutionary Rites: the remains of Chiang Kai-shek and Mao Tse-tung. *Representations*, (10), 146-193.
- Xiong Yuezhi. (1994). Eastern dissemination of Western learning and the Late Qing Society.
- Yat-Sen, D. S. (1981). *The Three Principles of the People*. China Publishing Company.
- Ye, M. (2009). Policy learning or diffusion: how China opened to foreign direct investment. *Journal of East Asian Studies*, 9(3), 399-432.
- Zagoria, D. S. (2015). *Sino-Soviet Conflict, 1956-1961*. Princeton University Press.
- Zhong Xuhe. (1985). *Going out into the world: A history of modern Chinese intellectuals' investigations of the West*. Beijing: Zhonghua Book Company. hanghai: Shanghai People's Publishing House.